

## مکتوب نهم

دوست عزیز! در مکتوب گذشته شمه‌ای از جهات اختلاف قواعد دستوری زبان ادبی قدیم را یاد آور شدم و چون قصد دستور نویسی نیست بهمان یاد آوری قناعت کرده و از تفصیل بیشتر در این باره خودداری میکنم و ضمناً خوانندگان محترم را بمطالعه مقاله آقای دکتر فرشید ورد (در شماره گذشته) که هم در این باره حاوی مطالبی است توصیه مینمایم.

اینک بی‌مورد نیست که بذکر چند نمونه از خصوصیات دستوری امروزه زبان فارسی بحث خود را دنبال کنم، خصوصیات آنی که در دستور زبان ادبی قدیم دیده نمیشود و در زبان ادبی امروزه در نتیجه تحول و آمیزش با زبان محاوره پیدا شده و نمی‌توان در نوشتن دستور از یادآوری آنها صرف نظر نمود،

۱- یکی از این خصوصیات پیدایش علامت اتصاف توأم با مبالغه «در زبان فارسی است که از زبان محاوره گرفته شده و در اتصال بآخر اسم عام صفت می‌سازد مانند کلمات: ریشو، شکمو، نغغو و امثال اینها که بترتیب از الفاظ: ریش، شکم و نغغ با اتصال «ئ» بآخر آنها درست شده و باشخاص پر ریش «شکمپاره» و نغ زنده اطلاق میشود.

نکته‌ای که در اینجا قابل ذکر است اینست که استعمال این علامت منحصر بمواردی است که جنبه عیب در آنها منظور شود و باصطلاح مقصود گوینده عیبجویی از صاحب صفت باشد و بهمین جهت بیشتر صفت‌هایی که با این علامت در زبان فارسی ساخته شده حاکی از مذمت است و شاید موارد معدودی هم بتوان یافت که صرفاً معنی وصفی را

برساند و هیچگونه جنبه مبالغه یا عیبجوئی نداشته باشد مانند کلمه « زانو » که بمعنی « زاینده » است ، اما این استثنا کلیت قاعده را از میان نمیبرد .

در هر حال این علامت که در پهلوئی بصورت UR ذکر شد در دستور زبان ادبی قدیم معمول نبوده و در زبان ادبی امروزه هم چنانکه گفتم از آمیزش با زبان محاوره پیدا شد و علت آن وجود رادیو و روزنامه هاست که زبان مردم تهران را با زبان ادبی درآمیخته و از مجموع آن زبان متداول را بوجود آورده .

این علامت در لهجه های جنوب مخصوصاً زبان شیرازی موجود است ولی برای بیان انصاف نیست و صرفاً در معانی تصغیر و تجیب و بیان عهد یا تعریف بکار میرود و مثلاً در مورد ابراز محبت میگویند : پسر و یا دختر و هنگامی که میخواهند از خریدن کتاب معهودی صحبت کنند میگویند : « کتابود را خریدیم » یعنی همان کتابی که قبلاً از آن صحبت شده یا آنرا دیده ای ...

قآنی شیرازی در غزلی این علامت را بکار برده و گوید :

یار کی هست مرا بلطفت ملکو

بحالوت شکر و بمساحت نمکو

دی مرا گفت بطیش غم فرو تافته جیش

از پی موکب عیش ساخت باید بزکو

جرعه ای بی هاتو که جم و کی ماتوا

همکی قد فاتوا جملگی قد هملکوا

بهر دیبای طراز تا کیست جهان بگداز

شادمان باش و بساز بقبای قدکو

نمونه این علامت در زبان ادبی قدیم وجود اسامی عام یا خاصی است که در کتب ذکر شده ، از اسامی عام در فرهنگها امثال کلمات : گردو ، تبنگو ، سارو ،

باد رنجویه، راهویه مروزیه و از اسامی خاص در کتب کلمانی از قبیل : کاکو، کاکویه، سیویه، شیرویه، ماهویه، برزویه و دادویه ذکر شده.

اعراب این اسامی را بعلت عدم اطلاع یا خودخواهی تغییر شکل داده و *uya* آخر آنها را بصورت *aveyh* تلفظ کرده‌اند و همین امر موجب گمراهی دارمستتر مستشرق معروف گردیده که چون در پهلوی علامتی باین شکل نیافته در زبان پارسی باستان بجستجو پرداخته و آنرا مشتق از *avos* دنبال داریوامش فرض کرده در حالیکه این علامت ترکیبی است از «u» علامت عهد «a» تحبیب یا تصغیر که در پهلوی میتواند بصورت *uyak* درآید و بنابراین «uya» درست است نه *aveyh* و بعضی از محققین زبان عرب نیز باین نکته توجه داشته‌اند چنانکه سیوطی در المیزهر بگفته یا قوت حموی در لغت نفطویه نوشته که این بسام «نفطویه» را بضم طاء و سکون واو و فتح «یا» *naftuya* خوانده است و این میرساند که در قدیم نیز کسانی از اعراب بوده‌اند که تعصب و خودخواهی هموطنان خود را نمی‌پسندیده‌اند و دخالت در تلفظ اسامی خاص را مجاز نمی‌دانسته‌اند.

در هر حال نمونه این علامت در اسامی امکانه نیز وجود دارد همچون: و بجویه که نام محله‌ای در تبریز است یا کوه گیلویه که کوهی است در فارس.

۲- در زبان محاوره علامتی بصورت «ه» مختفی موجود است که افاده عهد میکند و عیناً همان خصوصیت «u» ی شیرازی را دارد مثلاً وقتی که کسی میخواهد ماجرای مزاحمت پسر و دختری را برای رفیقش تعریف کند که آن پسر و دختر را میشناسد و میان او و رفیقش معهودند میگوید: «دیروز پسره جلو دختره را گرفته بود و متلك می‌گفت که من سر رسیدم پسره تا مرا دید فرار کرد و دختره هم رفت بخانه شان»

در عبارت فوق « ه » مختفی که دوبار بآخر کلمات « پسر و دختر » ذکر شده بیان کننده عهد است و نشان میدهد که منظور از پسر و دختر در اینجا پسر و دختر معین و مشخصی است که گوینده و شنونده هر دو را می‌شناسند و نسبت با آنان سابقه ذهنی دارند .

این علامت از زبان محاوره وارد زبان ادبی شده و در نوشته ها بکار می‌رود مخصوصاً در روزنامه های فکاهی و داستانهای اجتماعی و عشقی و غیره .

در زبان ادبی قدیم چنین علامتی وجود ندارد و اگر میتوان علامت عهدی تصور کرد همان « را » ی علامت مفعول صریح است که در مواردی افاده عهد میکند مثلاً وقتی کسی بگوید « خانه را خریدم » شنونده درمییابد که منظور گوینده خانه ایست که میان او و گوینده معهود بوده و گرنه میگفت « خانه خریدم »

بنابراین علامت « را » در این جا در عین حال که علامت مفعول صریح است علامت عهد نیز هست اما « ه » مختفی که بآن اشاره کردم و از زبان محاوره گرفته شده صرفاً علامت عهد است و در زبان فارسی سابقه دارد .

توضیح آنکه « ه » مختفی که در زبان پهلوی بصورت ak تلفظ میشده دارای معانی بسیاری از قبیل تصغیر ، تحبیب ، تشبیه نوعیت و امثال اینها بود و من آن معانی را در مقاله‌ای که سال گذشته در مجله وحید منتشر شد باجمال ذکر کرده‌ام و یکی از آن معانی هم همین معنی عهد است که در کلمه « ریدك » پهلوی باقی مانده و بمعنی غلام بچه و خدمتکار خضور ساده وامرد است ، اما در اسامی عام نمونه‌های بسیاری میتوان پیدا کرد مانند کلمات گردك بمعنی کرده نان ، كالك بمعنی كال خربزه و خیار ، پختك که در سرچند پخته چغندر اطلاق میشود و كفك ، سارك ، پیچك ، كچك ، والك ، شارك ترك ، پشتك ، سرخك ، زردك و سفیدك نظائر دیگری از این قبیل لغات هستند که نوع معین و معهودی را نشان میدهند .

بصورت « ه » مخفقی نیز بلغاتی از قبیل چغاله (= نارس بادام و زردالو) ، تنکه (= تنکه میان دو کوه یا دو دریا ، دره (= کشادگی میان دو کوه) ! بره (= گوسفند خردسال) ، سبزه (= نوعی کشمش سبز) ، سرخه (= اسب سرخ رنگ) زرده (= زرده تخم مرغ و نوعی اسب زرد رنگ) ، سفیده (= سفیده تخم مرغ) ، شاخه (= شاخ درخت) و سیاهه (= صورت اجناس که در کاغذی مسوده شده) ، برمی- خوریم که معرف نوع مخصوصی از يك جنس اند و بر حسب قرارداد بآن نوع دلالت میکنند .

۳- دیگر از مختصات دستور امروزه پیدایش « an » مصدری در کلماتی از قبیل ناهار خوران ، عقدکنان ، ختنه سوران ، شیرینی خوران و گلریزان است که بترتیب عمل ناهار خوردن ، عقدکردن ، ختنه کردن ، شیرینی خوردن و گلریختن را نشان میدهد .

و بنظر میرسد که از « an » مفید نسبت یا زمان ناشی شده بدین معنی که ابتدا زمان عمل یا انتساب بعملی را نشان میداده و در نتیجه استعمال عامه در معنی خود عمل بکار رفته است .

۴- دیگر از مختصات دستور امروزه تغییری است که در صرف جزء متمم دو فعل «خواستن و توانستن» روی داده بدین معنی که در قدیم جزء متمم بصورت وجه مصدری کامل یا مرخم آورده میشد و تنها فعل «خواستن و توانستن» را صرف میکردند و مثلاً میگفتند . «خواهم رفتن» (یا خواهم رفت) یا توانی رفتن (یا توانی رفت) اما امروزه هر دو جزء صرف میشود و میگویند : میخواهد برود ، میخواهی بروی ، میخواهم بروم ، میخواهند بروند ....

همچنین در فعل «توانستن» که هر دو جزء آن بطور کامل صرف میشود . اما نکته قابل توجه اینست که در فعل مضارع هر دو جزء بصورت مضارع صرف

می شود ولی در فعل ماضی جزء اول بصورت ماضی و جزء موخر برخلاف اصول بصورت مضارع آورده میشود و میگویند: میخواست برود، میخواستم بروم، می توانستم بگویم، می توانستند بروند...

در حالیکه در قدیم تنها جزء مقدم صرف میشد و جزء موخر چه در ماضی و چه در مضارع بصورت وجه مصدری می آمد.

بنظر میرسد که این صرف ناموجه از حذف «که» ربط پیدا شده یعنی مثلاً بجای «میخواست که برود یا می توانم که بروم» محض اختصار گفته شده «میخواست برود یا میتوانم بروم»...

اما در قدیم این «که» ربط آورده میشده چنانکه سعدی فرماید:

توانم آنکه نیازم اندرون کسی حسود را چکنم کوز خود برنج دراست

۵- یکی دیگر از جهات اختلاف قابل توجه پیدایش علامت «جات» در زبان است که از توجیه غلط جمع «الف و تا» در بعضی کلمات حاصل شده و افاده نوعیت میکند، توضیح آنکه در بعضی کلمات فارسی مختوم به «ه» مختلفی هنگام جمع بسته شدن «بالف و تا» بقانون بازگشت باصل در تعریب «ه» به «ج» بدل شده مانند روزنامهجات، دستجات و عوام آنرا بصورت «جات» تعمیم داده و در مورد بیان نوع بکار برده اند و کلماتی از قبیل: شیرینی جات، میوه جات، سبزی جات، ترشی جات، نقره جات و بسته جات پستی درست شده که امروزه باصطلاح در نوشته جات (۱) بکار میبرند و دور نیست که بمرور این علامت مجهول جای خود را در دستور زبان فارسی باز کند و بهمین جهت بعضی از ادبا میکوشند تا مردم را از این خلاف قساوتنهای دستوری باز دارند و معلوم نیست تا چه حد در این راه توفیق خواهند یافت.

۶- دیگر از مختصات دستوری زبان امروزه وسعتی است که در نحوه استعمال و معنی بعضی علامات دستوری پیدا شده مثلاً «ش» مصدری در قدیم صرفاً بریشه فعل

متصل میشود؛ مانند: سرش، دهش، روش، برش، نگرش و امثال اینها اما امروزه کلماتی از قبیل: «پیدایش» معمول است که ریشه فعل ندارد یا کلمات: بالش و خورش که «ش» آن علامت مصدری نیست.

همچنین «a» که در آخر ریشه فعل پیوسته صفت میسازد مانند دانا، توانا، بینا، گویا و از این قبیل امروزه از این انحصار بیرون آمده و کلمات کارا و کارائی مصطلح شده که «a» بغیر ریشه فعل «کردن» اتصال یافته و یا کلمه «خوانا» که باید بمعنی خواننده باشد در معنی «قابل خواننده شدن» صفت برای خط آورده میشود و میگویند: «خطش خوانا نیست».

و یا «گر» علامت حرفه و شغل که باید معمولاً با هم متصل شود و امروزه از حد خود تجاوز کرده بصفت نیز می‌پیوندد و کلماتی از قبیل «نمایانگر، آسانگر» بکار می‌برند.

و نیز «ی» نسبت امروزه در معنی سازندگی و فروشنده‌گی معمول است در حالیکه در قدیم چنین معنایی نداشت مانند کلمات کبابی، چلوپزی که بمعنی سازنده و فروشنده کباب و چلو بکار رفته.

و «ی» مصدری نیز در معنی مکان و محل شغل معمول شده در صورتیکه معمول نبود مانند: قنادی، عطاری، صحافی، چوب‌بری و امثال اینها.

اگر بخواهیم بدقت بررسی کنیم در اغلب علامات دستوری نمونه‌ای از این تغییرات استثنائی که نتیجه تحول زبان یا عدم رعایت مقررات آن میباشد مشاهده خواهیم کرد و برای اجتناب از اطاله کلام ما این بررسی را بخود خوانندگان محترم وامی‌گذاریم.

۷- آخرین مختصه قابل ملاحظه دستور امروزه وجود علامات نگارشی است که

از خارج گرفته ایم و از بکار بردن آنها ناگزیریم. این علامات اگرچه در زبان محاوره بکار نمیروند ولی در نوشتن رعایت آنها الزامی است و بنابراین از اجزای دستور زبان کتبی بشمار می آیند، اهم این علامات عبارتند از نقطه (.) علامت ختم جمله، ویرگول (،) علامت توقف یا فصل کوتاه یا عطف یا بدل، علامت تعجب یا ندا و تمنی و یرجی (!)، علامت استفهام (؟)، علامت معترضه ( )، علامت منقول قول « » علامت تفصیل و تفسیر و تفریق (،) ، علامت تساوی (=) و دیگر علامات که در موضوعهای زبان شناسی و فقه اللغه مورد احتیاجند و بدون رعایت آنها نوشته ناقص خواهد بود.

ایجاز و اجتناب از حشو، نشاندن اجزای جمله در جای خود، پرهیز از هجاهای سه حرفی که تلفظ کلمه را قدری سنگین میکنند، دقت در تناسب کلمات، اعتدال در تشبیه و استعاره و مبالغه، فرار از هرگونه تنافری در حروف و کلمات و ده ها نکات دیگری که سخن سعدی را در حد اعلای جزالت و انسجام رسانیده است، همه توجیه و تعلیل هائیت که من خود نمی دانم تا چه حد می تواند سبک سعدی را نشان دهد.

قلمرو سعدی - نویسنده: علی دشتی